

دکتر احمد نقیب زاده*

باز اندیشی اید آلیسم در روابط بین الملل

مقدمه

در کنار تفکری که انسان را به لحاظ ماهیت با حیوان یکی می‌داند و رابطه قدرت را اساس روابط اجتماعی می‌پندارد و به خود نام رئالیسم داده است، دیدگاه دیگری وجود دارد که از نظر رئالیستها به وادی وهم و خوش خیالی تعلق دارد. ولی اوضاع بین‌المللی در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ قرن ۲۰، همراه با نظریه‌هایی که در تبیین اوضاع جدید شکل گرفتند، نشان می‌دهد که این دیدگاه چندان هم بیشتر از رئالیسم از واقعیت فاصله ندارد. بسیاری از اصول مسلم مفروض در نظریه رئالیسم در حال فرو ریختن است، در حالی که پاره‌ای از عناصر فکری دیدگاه موسوم به اید آلیسم، مجدداً از زوایای مختلفی در حال مطرح شدن است. در نظریه رئالیسم دو عنصر اساسی وجود داشت که روابط بین‌الملل را بر جنگ استوار می‌ساخت، یکی دولت - محوری و دیگری قدرت -

* - دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

محوری. اگر این دو عنصر محوریت خود را در نظریه‌های روابط بین‌الملل از دست بدهند، دیگر موجبی برای جنگ دائمی وجود ندارد. اساس کار دیدگاه‌های صلح - محور، دقیقاً نفی محوریت این دو عنصر است. به جای دولت به عنوان تنها بازیگر صحنه، انسان و به جای قدرت، انواع روابط از اخوت تا اقتصادی و فرهنگی قرار داده می‌شود. انسان اساس هر رابطه‌ای تصور می‌شود و مرزهای حایل بین او، یا اعتباری و یا مصنوعی تلقی می‌شوند. اولین کسانی که از این زاویه به تشریح روابط انسانی از جمله روابط بین‌الملل پرداختند، رواقیون بودند. آنها معتقد به وحدت و برابری بین انسانها بودند که هیچ چیز آنها را از هم جدا نمی‌کند. دقیقاً مصداق شعر شیخ اجل سعدی را بر لوح ضمیر خویش می‌دیدند:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

از دیدگاه آنها، هر گونه تقسیم دیگری در جهان بی اعتبار بود. اگر قرار به تشکیل حکومت و دولت بود، فقط یک دولت جهانی می‌توانست به وجود آید که البته در درون آن تشکلهای اعتباری دیگری از جمله دولت - شهر قابل تصور بود. در حقیقت، آنها قایل به یک دولت جهانی بودند که سितه‌های یونان قدیم در آن حکم آجرهای یک بنا را داشتند.^(۱) این اندیشه در یونان باستان با زنون (متولد ۴۹۰ ق.م)، پدید آمد و در رم باستان طرفدارانی چون سیسرون* (متوفی به ۴۳ ق.م)، و سنک** (متوفی به ۶۵ م) پیدا کرد. پس از آن، این تفکر به گونه‌ای دیگر در مسیحیت تعقیب شد تا اینکه سرانجام در قرن بیستم با نظریه‌های دیگری در زمینه‌های حقوقی، اقتصادی و فلسفی تلفیق شده، مکتب ایدآلیسم معاصر را به وجود آورد. ایدآلیسم معاصر، عمدتاً در دوره بعد از جنگ جهانی اول به عنوان چاره‌ای برای جلوگیری از این گونه جنگها نمودی جهان شمول پیدا کرد. این مکتب در عین آنکه از غنای فکری برخوردار است، از آنجا که از عناصر

1-Jac ques Huntzinger , *Introduction aua Relatians Internationl* (paris : salil , 1987) , p. 25 .

* Ciceron

** onéque

متفاوتی ترکیب می‌یابد که هر یک در طول تاریخ اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی به مناسبتی شکل گرفته‌اند، دچار نوعی ابهام و فقدان متون مؤید و انجیل‌گونه از آن نوع که در نظریه رئالیسم یافت می‌شد، می‌باشد. به نظر ما اولین قدم در راه شناخت مکتب ایدآلیسم شناخت عناصر تاریخی این تفکر است.

۱- عناصر تاریخی تفکر ایدآلیستی روابط بین‌الملل

ایدآلیسم معاصر به طور عمده از چهار منشاء تغذیه شده است که عبارتند از: اخلاقیات مذهب مسیح، حقوق اثباتی، عقل‌گرایی کانتی و لیبرالیسم اقتصادی. به عبارت دیگر، چهار منشاء اخلاقی، حقوقی، فلسفی و اقتصادی پایه‌های ایدآلیسم معاصر را تشکیل می‌دهد.

الف - پایه مذهبی - اخلاقی: گرچه دعوی دین و دولت، بحث قدرت را در داخل جامعه مسیحی لا ینحل گذاشت و نظریه دو شمشیر^(۲) هم نتوانست پاسخ قطعی برای آن بیابد، ولی در مورد روابط بین‌الملل، این اندیشه از بطن مسیحیت برخاست که یک جامعه انسانی بیشتر وجود ندارد و بین ابنای بشر هیچ تفاوت و افتراقی نیست. در نتیجه، نه تقسیم بندیهای جغرافیایی و وجود مرزها اصالت دارد و نه تقسیم بندیهای نوع دیگر مثل آقا و برده، بربر و رومی. بدین سان، یکی از عوامل جنگ خیز در روابط بین‌الملل که وجود مرزهای غیر قابل تغییر و نفوذ است، از میان برداشته می‌شود. جامعه مورد نظر مسیحیت، از جامعه مورد نظر رواقیون هم، یکپارچه‌تر و یکسان‌تر بود. تنها شارلمانی، شاه فرانسه که به سال ۸۰۰ میلادی تاج خود را از دست پاپ دریافت کرد و بر سر گذاشت، توانست توفیقی ناقص در جهت ایجاد یک دولت مسیحی جهانی کسب کند. پس از آن، بخصوص در دوران فئودالیت، مرزهای متعددی جوامع اروپایی را از یکدیگر جدا می‌ساخت. توماس آکوئیناس قدیس، در قرن سیزدهم تلاش کرد که بین اصول مسیحیت و واقعیات پیوندی برقرار سازد؛ بدین معنی که وجود دولتها به عنوان واقعیاتی

۲- ر.ک به: کلود آلبر کلییار، *نهادهای روابط بین‌الملل*، ترجمه هدایت... فلسفی (تهران: نشر نو،

مطابق با حق طبیعی، مانع از قبول یک جامعه واحد جهانی نمی‌شود، ولی لازمه این امر همزیستی مسالمت آمیز دولتها با یکدیگر است. پس از رنسانس، اولین کسی که بر اساس اصول مسیحیت دول اروپا را به صلح دعوت کرد، Abbe de St.Pierre بود که به دنبال جنگهای جانشینی اسپانیا (۱۳-۱۷۰۱) و ملالی که جامعه مسیحیت را فرا گرفته بود، در کتاب طرح صلح ابدی *Projet de La paix perpetuelle* که در سال ۱۷۱۳ نوشت، ضمن مخالفت با جهان‌گشایی لویی چهاردهم، دولتهای اروپایی را ترغیب کرد که بر اساس تعالیم عالیه مسیح با یکدیگر با برادری و برابری رفتار کنند. ولی ایده‌های سن پی‌یر، هیچ‌گاه انعکاسی جدی پیدا نکرد و این دولتها در طول قرن هیجدهم پیوسته در نزاع بودند. پس از آن، یک بار دیگر در سال ۱۸۱۵ در جریان کنگره وین، تزار روسیه مسئله اتحاد مقدس را پیش کشید و بر آن شد تا اتحادی بر اساس دین مسیح از دولتهای اروپایی به وجود آورد، ولی پیشنهاد او با بدبینی و حتی استهزای سایر دولتها روبه‌رو شد و عقیم ماند. اما مسیحیت خود را در پس تمامی تفکرات صلح طلبانه قرن نوزدهم و بیستم پنهان کرد و بر تمامی تلاشهای وحدت‌گرایانه اروپا اثر گذاشت. موج رمانتیسم در آغاز قرن نوزدهم و سپس مذهب خواهی سالهای بین دو جنگ جهانی و سرانجام افکار وحدت طلبی پس از جنگ جهانی دوم در اروپا، فارغ از صبغه‌های مذهبی نبود.

ب - پایه‌های حقوقی: در آستانه رنسانس، علی‌رغم آن که دوره پیدایش دولتهای ملی بود، به دلیل فتوحات پرتغالیها و اسپانیاییها، نوع دیگری از اندیشه جهان‌وطنی و جامعه جهانی شکل گرفت که جنبه حقوقی داشت. اصولاً با پیدایش حقوق بین‌الملل جدید، نوعی برداشت حقوقی از روابط بین‌الملل نیز به وجود می‌آید. شروع کار با طرفداران حقوق طبیعی از جمله متأله اسپانیایی فرانسیسکو دو ویتوریاست. متأثر از حقوق الهی و کاتولیک (کلیسا) و طرفدار حقوق طبیعی، ویتوریا از انسان به عنوان واقعیت زنده و اصیل یاد می‌کند که دولتها در مقابل او جنبه فرعی و ثانوی دارند و صرفاً بر اساس ضروریات به وجود می‌آیند. به نظر او در آغاز یک جامعه بیشتر وجود نداشته است و پیدایش کشورها و تقسیم جهان بر اساس آن، همراه با پیدایش دولتها صورت گرفته است. بنا بر این، زمین به همه تعلق دارد و بین انسانها مشترک است و موجبی برای تقسیم جامعه یک پارچه انسانی نیست و تقسیمهای صورت گرفته تصنعی و فرع بر اصل

بوده، و هیچ گاه قادر به از بین بردن جامعه واحد اولیه نیست. هر انسانی در این جامعه، حق حشر و نشر و برقراری رابطه با هم نوعان خود را دارد، و این حق طبیعی انسان بر قدرت و امتیازات دولتها تقدم دارد، در واقع، ویتوریا در پی یافتن استدلالی بود که هم حافظ حقوق مردم باشد و هم فتوحات اسپانیا را توجیه کند. استدلال او بر عکس فاتحان اسپانیا را به ابزار حقوقی مجهز می ساخت تا قادر باشند رفت و آمد خود را به سایر سرزمینها (که هدفی جز استعمار و سلطه بر دیگران نداشتند) توجیه کنند.^(۳) فرانسیسکو سوارز (متوفی به ۱۶۱۷) هم نظریه مشابهی ارائه داد، ولی او از واقعیت انکار ناپذیر دولتها و ممانعت آنها در تشکیل یک جامعه یکپارچه جهانی بیشتر آگاه بود. در نتیجه، ضمن قبول این واقعیات یاد آور می شد که وحدت نوع بشر بر تقسیم بندی جهان به دولتهای جدا گانه تقدم دارد و نزدیک به اندیشه رواقیون که سितه‌ها را مولکولهای جامعه جهانی می دانستند، جوامع مختلف و دولتهای متفاوت را اعضای جامعه جهانی می دانست که نیازمند مبادله با یکدیگرند. در حقیقت، اولین سنگ بنای نظریه عمل متقابل (Interaction) و وابستگی متقابل (Interdependence) را که در سالهای دهه ۱۹۶۰ رایج شد، گذاشت. او معتقد بود که در این مبادله است که حقوق انسانها ادا شده، زمینه حشر و نشر آنها فراهم می شود.^(۴) ولی حقوق بین الملل با گروسیوس هلندی (متوفی به ۱۶۴۵) و نظریه حقوق مردمی او وارد مرحله جدیدی شد. بدین ترتیب بود که نظریه حقوق الهی و طبیعی که مبین سلطه متافیزیس قرون وسطی بود، جای خود را به مکتبی غیر دینی و مبتنی بر خرد و اراده انسان داد، بخصوص که پس از وی حقوقدانان زیادی چون جری بنتام، کونسی رایت، چارلز ویسشر و دیگران، با برداشتی حقوقی دست به کار مطالعه سیاست بین الملل شدند. آنها وجود نشانه‌ها و علامتهای حقوقی مشترک بین تمام دولتها را راه صلح در جهان می انگاشتند.^(۵) تثبیت

Huntzinger , *op. cit*, pp . 30 - 31 .

۳- ر.ک به :

4-*Ibid* . p . 31 .

5- J.C.Johari , *International Relations and politics* (London : Oriental University Press , 1986) , p . 99 .

حقوق اثباتی از اواسط سده هیجدهم، نه تنها موقعیت و حاکمیت دولتها را تقویت کرد، بلکه آنها را به عنوان شخصیت‌های حقوقی و طرف‌های معتبر قرار داد جا انداخت. (۶) از آن پس، رکن رکن حقوق بین‌الملل قراردادهای مبتنی بر آزادی و اراده بین این گونه اشخاص حقوقی بود. تعهدات و قراردادهای بین دولتها، همانند تعهدات بین اشخاص حقیقی، الزام آور تلقی می‌شد. به این ترتیب، تصور غالب این بود که از طریق تعهدات و قرار دادهای بین‌المللی و ایجاد سازمانهای بین‌المللی می‌توان صلح جهان را تضمین کرد. گر چه این بینش از همان آغاز مدعیانی بر پایه تصورات هابز پیدا کرد، ولی مدعیان خطرناک خود را درست زمانی پیدا کرد که نظریه حقوقی روابط بین‌الملل به عنوان یکی از ارکان نظم بین‌المللی مبتنی بر امنیت دست جمعی مطرح بود. با ظهور بلشویسم و نازیسم در سالهای بین دو جنگ جهانی اول و دوم، هر یک به گونه‌ای و با احتجاج‌هایی جداگانه، حقوق بین‌الملل موجود را زیر سؤال بردند.

ج - پایه‌های فلسفی: عقل‌گرایی کانتی، یکی از پایه‌های ایدئالیسم معاصر را تشکیل می‌دهد. کانت، نه بر اساس مذهب، بلکه مبتنی بر فلسفه تاریخ، دیدگاهی مشابه دیدگاه رواقیون و مسیحیون از سرنوشت انسان دارد. وی در تاریخ بشریت، نیل بطیء جوامع انسانی به سوی یک جامعه روشن، آزاد شده و شکفته را می‌دید. انسان به حکم عقل، به سوی هدف‌های اخلاقی در حرکت است و الزامات اخلاقی، او را به سوی آزادی سوق می‌دهد و آزادی هم به طور انفرادی حاصل نمی‌شود، بلکه در قالب جامعه و با رهایی کل جوامع بشری امکان پذیر است. از آنجا که جنگ نافی آزادی است، انسان به حکم عقل به قرار داد اجتماعی می‌رسد تا صلح را در درون جامعه برقرار سازد و چون خطر جنگ بین جوامع وجود دارد، برای نیل به آزادی کامل و همیشگی، چاره‌ای جز شناسایی حقوق همگان در قالب جامعه مدنی جهانی نیست. از این رو، انسان دشمن جنگ است و هر جنگی نفرت انسان را از جنگ افزایش داده، یک قدم او را به سوی

۶-ر.ک به :

M.Merle , *Sociologie des Relations Internationales* (Paris : Dalloz , 1982),

p.32 .

صلح نزدیک‌تر می‌سازد. میل به آزادی از یک سو و نفرت از جنگ از سوی دیگر، انسان را به سوی صلح جهانی ره می‌نماید. به عبارت دیگر، تکالیف اخلاقی انسان را به ایجاد یک فدراسیون جهانی مجبور می‌سازد. کانت این نظریه‌ها را در کتاب «به سوی صلح دائمی» که در سال ۱۷۹۵ منتشر شد، در بحبوحه جنگهای انقلاب کبیر فرانسه عنوان کرد و انسانها را به ایجاد دولتهای دمکراتیک ترغیب نمود. زیرا خواست انسانها صلح است و جنگ کار دولتهای بد کردار است و چنانچه مردم کنترل دولتها را در دست بگیرند، دیگر موجبی برای جنگ نخواهد بود. پس چاره در دمکراسی و جمهوری است تا دولتها مجری خواست مردم باشند و از جنگ پرهیزند.^(۷) بر اساس نظریه کانت، هر چه انسان به جلو می‌رود و حاکمیت عقل بر رفتار او بیشتر می‌شود، خطر جنگ کاهش می‌یابد. علاوه بر کانت، کسانی چون روسو، کندرسه و ولتر نیز جنگ و عقل را متضاد یکدیگر می‌پنداشتند. کندرسه معتقد بود که «مردم با افزایش آگاهی‌شان به تدریج در خواهند یافت که جنگ وحشتناکترین فاجعه و مخوف‌ترین جنایت است».^(۸) به هر صورت، این اندیشه‌ها نیز به نوعی در بنای ایدآلیسم معاصر به کار افتاد. بخصوص رهنمودهای کانت در مورد دمکراسی سبب شد تا پس از جنگ جهانی اول، یکی از شرایط پیشنهاد شده برای آتش بس، ایجاد نظامهای دمکراسی در کشورهایی نظیر آلمان و اتریش عنوان شود. حتی تشکیل جامعه ملل به عنوان پارلمان جهان و تعمیم دمکراسی به سطح جهانی، تا حدی متأثر از این نظریه‌ها بود. چنانکه فالتزگراف و دوئرتی به اندیشه‌های نورمان آنجل اشاره می‌کنند که بخشی از ایدآلیسم دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ را تشکیل می‌داد و جنگ را بزرگترین تهدید برای سلامت اقتصادی و تمدن صنعتی و اصولاً آن را پدیده‌ای نا بجا در عصر صنعتی به حساب می‌آورد. این نشان دهنده تأثیر اندیشه‌های فیلسوفان قرن ۱۸ در ایدآلیسم معاصر است؛ بخصوص این عبارت که «آنجل خردگرایی بود که اعتقاد داشت با رشد عقلانیت انسان و عقلانی شدن فزاینده

Jean Chanteur, De la guerre à la paix, p.209.

۷- نگاه کنید به :

۸- ر.ک به : جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه ع.

طیب و بزرگی (۲ ج، تهران: قومس، ۱۳۷۲)، ج ۱، ص ۳۱۰.

مسایل بین‌المللی می‌توان جنگ را از میان برداشت»،^(۹) ما را به یاد عبارتهای مشابهی می‌اندازد که کانت و کندرسه عنوان می‌کردند.

د- پایه‌های اقتصادی: یکی از پایه‌های مهم ایدالیسم، لیبرالیسم اقتصادی است. این مکتب که به دنبال اشاعه افکار آدام اسمیت شکل گرفت، در حقیقت عکس‌العملی در مقابل مرکانتلیستها بود که خواهان دخالت شدید و مستمر دولت در امور اقتصادی و حمایت از تجار بودند. لیبرالها، بر عکس، اعتقاد دارند همان‌طور که ژان باتیست سه اقتصاد دان لیبرال فرانسوی می‌گوید، حکومت خوب حکومتی است که کمترین حضور را داشته باشد یا به عبارت دیگر، مردم موقعی خوب حکومتی می‌شوند که کم حکومت شوند.^(۱۰) به این ترتیب، یکی از ستونهای جنگ که دولت باشد، از اقتدار می‌افتد و اندیشه لیبرالیسم در لیست اندیشه‌های صلح - محور قرار می‌گیرد. ولی نکته مهم، اعمال نظریه‌های لیبرالها در روابط بین‌الملل است. آدام اسمیت و پیروان او شیوه حمایتی مقبول مرکانتلیستها را منشاء رقابتی عقیم و خشونت آفرین در بین دولتها و ملتها می‌دانستند. آنها معتقد بودند تجارت که باید رشته الفت بین ملتها و افراد باشد، به دلیل دخالت دولتها، منشاء خصومتها و اختلافها شده است. برای پایان دادن به چنین وضعی، حداقل اگر نمی‌توان به حذف تعرفه‌های گمرکی پرداخت، باید آنها را تا حد ممکن کاهش داد تا کنش بین ملتها و دولتها بر اساس گردش آزادانه کالا تسهیل گردد و ملتها به تولید کالاهای مناسب خود پردازند. مبادله آزاد هم منبع خیر و برکت است و هم منشاء صلح. بر مبنای همین استدلالها، لیبرالها با استعمار هم مخالف بودند و آن را به دلایل اقتصادی مردود و مانع مبادله آزاد می‌شناختند. در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، مکتب جدیدی بر پایه لیبرالیسم اقتصادی شکل گرفت که چندان جایی در بین نظریات روابط بین‌الملل باز نکرد و آن هم ایدالیسم هابسنی بود. هابسن، روزنامه نگار انگلیسی که در سال ۱۹۰۲ کتاب «امپریالیسم» را بر مبنای تجارب جنگهای انگلیسی‌ها و بوئرها منتشر ساخت، امپریالیسم را واقعیت تاریکی از سیاست جدید جهانی معرفی کرد که

منشاء بسیاری از جنگهاست. به نظر وی، امپریالیسم در واقع، انحرافی از اقتصاد آزاد و محصول منافع گروه خاصی بود که از طریق تحریک مطبوعات و افکار عمومی سعی داشتند به هدف خود برسند. درست بر خلاف نظریه مارکسیسم که امپریالیسم را مرحله عالی و گریز ناپذیر سرمایه داری تلقی می‌کرد، هابسن آن را انحراف از سرمایه داری می‌پنداشت. علاوه بر این، راه حل هابسن برای این معضل، کاملاً ایدالیستی است. اصلاحات اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت و نیز یک حکومت بین‌المللی که مانع مداخله ملتها در امور یکدیگر شود، راههایی هستند که در نظر هابسن می‌توانند برای تأمین صلح مفید باشند.^(۱۱) در حقیقت در بخش درمان، هابسن وارد جرگه فیلسوفان پای بند به عقل انسان می‌شود. دیوید لانگ می‌نویسد: «درست موقعی که توسعه فلسفه و علم در مورد پاره‌ای ادعاهای جز مگرایانه قرن ۱۹ القای نوعی شک کرده بود، هابسن از سنت عقل‌گرایی دفاع نمود».^(۱۲) به تفسیر همین نویسنده، ایدالیسم هابسن از سه بخش ایدالیسم سنتی، عدم مداخله و بین‌المللی‌گرایی لیبرالیسم نو تشکیل شده است.^(۱۳) تفکیک این سه برداشت، در حقیقت پیامد تفسیرهای بعدی از اندیشه هابسن است و گر نه سیطره اندیشه لیبرالیسم اقتصادی بر افکار هابسن امری روشن است. حتی نسل بعدی مارکسیستها نیز از اندیشه‌های هابسن بهره فراوان گرفتند و عده‌ای هم اندیشه‌های او را در بخش برداشت امپریالیستی در روابط بین‌الملل مطرح می‌کردند. به هر صورت، آنچه از سهم لیبرالیسم در نظریه ایدالیسم روابط بین‌الملل قابل ذکر است، اولاً، کم‌رنگ پنداشتن نقش دولتها و نفوذپذیری مرزهاست، ثانیاً، تکیه بر عقل به عنوان عاملی که می‌تواند راه حلی برای معضلات بین‌المللی پیدا کند. گرچه هیچ‌گاه اندیشه لیبرالیسم به کمال تحقق نیافت، ولی بر اقتصاد اکثر کشورهای اروپایی تأثیر گذاشت و مبادله آزاد به نوبه خود بر تحول کیفی و کمی روابط بین‌الملل در نیمه دوم قرن ۱۹ اثر

11-John Hobson , *Imperialism : A Study* , (London : 1988), p . 360 .

12- J.A.David Long , "*Hobson and Idealism in Internationa Relations*" *Reviw of International. Studies* , 1991 , N° 17 , p . 288 .

13-*Ibid*, p,293 .

گذاشته، دامنه ارتباطات را به سطحی عمیق تر از روابط بین دولتها توسعه داد و پس از آن نیز رسماً در ایدآلیسم بین دو جنگ به کار گرفته شد.

۲- ایدآلیسم معاصر و دستاوردهای آن

جنگ جهانی اول که به دنبال فروپاشی نظام چند قطبی مبتنی بر موازنه قوای قرن ۱۹ به وقوع پیوست و آن همه خرابی بر جای گذاشت، این اندیشه را قوت بخشید که جنگ نتیجه قدرت طلبی و زور آزمایی و خود خواهی است و این تصور را که زور را با زور فقط می توان خنثی کرد، بی اعتبار ساخت. چاره درد، تقویت احساسات خوب و اخلاقیات و استفاده از ابزارهای حقوقی است. ارکان نظری نظام بین المللی قرن ۱۹ بی آنکه به صراحت ارزش گذاری شود، ارکان رئالیسم معاصر بودند و نقطه متقابل آنها که به دنبال جنگ جهانی مورد نظر قرار گرفت و همچنین سیستم منبعث از آن یعنی نظام امنیت دست جمعی نیز بعدها به نام ایدآلیسم شناخته شد. آنچه در آغاز بحث قابل ذکر است، البته نقش ویلسن رئیس جمهور دمکرات امریکا و به طور کلی احساس معلم گونگی امریکایی است که از طریق ویلسن در شکل گیری این نظام (اگر بتوان بر آن اطلاق نظام کرد) و این مکتب مؤثر واقع شد. ایدآلیسم، عنوانی است که عموماً به حسن نیت و خوش بینی عقلی کسانی اطلاق می شود که در سالهای بین دو جنگ جهانی معتقد بودند روابط انسانی را می توان از طریق به کارگیری عقل و تکیه بر عمل متقابل انسانها بر اساس منافع مشترک آنها توسعه و تعمیق بخشید.^(۱۴) بنا بر این، اولین وجه افتراق ایدالیستها با رئالیستها، تصورات متضاد آنها از ذات بشر است. یکی از نویسندگان اصول مسلم فرض شده در مکتب ایدآلیسم را به طور کلی، به این شرح فهرست می کند:^(۱۵)

- ۱- طبع انسان ذاتاً خوب است و قابلیت نوع دوستی و کمک متقابل را دارد.
- ۲- گزینه اساسی انسان برای رفاه دیگران، امکان پیشرفت را فراهم می سازد.
- ۳- رفتار بد انسان ناشی از طبیعت شری نیست، بلکه محصول سازمانها و نهادهایی

14-Ibid, p . 286 .

15-J.C.Johari , *op,cit.*, p.148 .

است که انسان را به اعمال خود خواهانه و مضر به حال دیگران وا می‌دارند.

۴- جنگها معرف بدترین چهره از نظام بین‌المللی هستند.

۵- جنگ اجتناب ناپذیر نیست و می‌توان آن را با سازمانهای موجد آن از بین برد.

۶- جنگ یک مسئله بین‌المللی است که از بین بردن آن تلاشی فراتر از حدّ ملی لازم

دارد.

۷- و سرانجام، جامعه بین‌المللی باید حذف نهادهای جنگ خیز را وظیفه خود تلقی

کند.

خوش بینی به ذات انسان و اینکه با تأکید بر نیروهای اخلاقی بشر می‌توان به ایجاد صلح در بین ملتها دست یافت، نمودی از تأثیر تفکرات مذهبی و اخلاقی گذشته در مورد روابط بین‌الملل است که از آن جمله می‌توان به تلاشهای صلح دوستانه کودننهف کالرگی سیاستمدار اتریشی در سالهای دهه ۱۹۲۰ اشاره کرد. در تأکید بر دمکراسی و ایجاد دولت‌های نیک کردار و تأسیس جامعه ملل نیز تأثیر اندیشه‌های کانت و سایر فلاسفه را می‌توان دید. چنانکه تشویق معاهدات صلح و حل مسالمت آمیز اختلافها نیز که نمودار جایگاه برداشت حقوقی در ایدآلیسم معاصر است، با انعقاد قرار دادهای لوکارنو در سال ۱۹۲۵ و معاهده بریان - کلوک در سال ۱۹۲۸ و مذاکرات خلع سلاح ژنو مشخص می‌شود و سرانجام لیبرالیسم نیز با تشویق مبادلات تجاری آزاد و کاهش تعرفه حضور خود را در بین دو جنگ به نمایش می‌گذارد.

تأثیر این اندیشه بر نظام بین‌المللی بعد از جنگ جهانی اول، این بود که موجب ایجاد یک نظام امنیت دسته جمعی که همه کشورها در تامین صلح مشارکت داشته باشند، شد؛ بدون آنکه واقعیات جهان سیاست مورد توجه قرار گیرد. خوش بینان بر این باور بودند که مکانیسم جامعه ملل، میانجی‌گری، خلع سلاح، تشویق احساسات انسانی برای ایجاد صلح کفایت می‌کند و می‌توان با مشارکت همگان جلو خود خواهی دولت‌های شرور را گرفت. بدین سان، سازمان ملل به عنوان سمبل این نظام و حکمی که می‌تواند تمام اختلافهای بین کشورها را داوری کند و آنها را به عقد قرار دادهای صلح آمیز وادار نماید، تأسیس شد. در عین حال، در همین سازمان نیز جلوه‌ای از تلفیق آرمانها و واقعیات سیاسی ملاحظه می‌شود که نشان دهنده انکار ناپذیر بودن این واقعیات است.

سیستم امنیت دسته جمعی حکم می‌کند که تمام کشورها بر پایه ای مساوی با یکدیگر در بنای صلح مشارکت داشته باشند و واقعیات جهان سیاست به دلیل وجود رابطه سلسله مراتبی در بین کشورها ایجاب می‌کند که هر کشوری که قوی‌تر است، نقش مهمتری را ایفا کند و کشوری که ضعیف‌تر است، نقش قدرت بزرگتر را بپذیرد. چنین بود که مجمع عمومی جامعه ملل، به خواسته نخست پاسخ می‌داد و شورای امنیت به ضرورت دوم. ولی با تمام این تدابیر، جامعه ملل در همین حد هم نتوانست حافظ صلح باشد. «جامعه ملل فقط توانست چند اختلاف بین‌المللی را که در درجه دوم اهمیت قرار داشتند فیصله دهد. از جمله قضیه ویلنا بین لهستان و لیتوانی در ۱۹۲۰ و مسئله جزایر آلاند بین فنلاند و سوئد در ۱۹۲۱.... و اختلاف بین بلغارستان و یونان در سال ۱۹۲۵».^(۱۶) دهه ۱۹۳۰، دهه ضعف و شکست جامعه ملل بود؛ در سال ۱۹۳۱ ژاپن و در سال ۱۹۳۳ آلمان و در سال ۱۹۳۶ ایتالیا از آن خارج شدند. نقض مکرر مقررات بین‌المللی از سوی دولتهای فاشیست ایتالیا و نازیست آلمان و حتی ابتکاراتی که به ضعف جامعه ملل تعبیر می‌شد (مثل پیشنهاد چهار جانبه موسولینی در سال ۱۹۳۴)، سرانجام ناکارایی این سازمان را به ثبوت رسانید. شکست جامعه ملل، انتقادات زیادی را از زوایای مختلف برانگیخت که همگی در یک موضوع وجه اشتراک داشتند و آن پوچی ایدآلیسم بود. رئالیستها که برجسته‌ترین مخالفان ایدآلیسم بودند، این شکست را نتیجه عدم درک واقعیات تلقی می‌کردند، و دیوید میترانی آن را نتیجه غیر فونکسیونل بودن و عدم توجه به توسعه همکاری و وابستگی بین بازیگران و توجه صرف به مسایل صوری مثل قرار داد بین کشورها می‌دانست.^(۱۷)

اما آنچه باعث احیا و اعاده اعتبار نسبی مکتب ایدآلیسم در سالهای اخیر گردید، از

۱۶- کلیبار، پیشین، ص ۹۹.

۱۷- ر.ک به :

David Mitrany "La paix et le development Fonctionnel de l'organisation International", *L'Avenir*, Stockholm, N°5 (mai 1944), pp. 20 - 23 ; N°6 (Juin 1944), pp. 19-20 ; N°7 (Jullit 1944), pp. 4 - 8 .

یک سو شکستها و سپس تجدید نظرهایی بود که در مکتب رئالیسم صورت گرفت و از سوی دیگر، ظهور نظریه‌های خرد جدیدی که اگر اصول مکتب ایدآلیسم را تأیید نمی‌کردند، با آن به مقابله نیز بر نمی‌خواستند. تجدید نظرها در مکتب رئالیسم، به مکتب جدیدی تحت عنوان «نئو رئالیسم» انجامید.^(۱۸) ظهور این مکتب جدید که مدافعانی چون آشلی و والتز دارد، تلویحاً به معنای شکست رئالیسم سنتی و پیروزی نسبی ایدآلیسم تلقی می‌شود. زیرا حداقل، آرمانهای تحقق پذیر دیگر مورد نفی قرار نمی‌گیرند. اندیشه‌های جدید نظیر آنچه مک لوهان تحت عنوان «دهکده جهانی» القا می‌کند، یا شیوه برخورد رفتارگرایان با پدیده‌های بین‌المللی که نه تنها اصراری بر ذات شریر انسان ندارد، بلکه نقش سازمانهای بین‌المللی را نیز مد نظر قرار می‌دهد و سرانجام روی آوری مجدد به مذهب و ارزشهای معنوی در جهان، تماماً در احیای ارزشهای ایدآلیسم مؤثر می‌افتد. همان طور که کانت (که نظرهایش در بنای ایدآلیسم تأثیری جدی داشت) به نقش عقل در کاهش جنگها اشاره می‌کند، باید به این نکته نیز توجه کرد که حاکمیت عقل بر وجود انسان به خود آگاهی او نیز کمک می‌کند و در این خود آگاهی و پی بردن به مقام والای خود، طبعاً بیشتر به نظریه‌هایی روی خواهد آورد که حرمت انسانیت او را بیشتر نگه داشته‌اند تا نظریه‌هایی که او را در کنار حیوان قرار داده و به همان سان، درنده خو به حساب آورده‌اند (هابز : انسان، گرگ انسان است).

نقد ایدآلیسم : اولاً، این مکتب هیچ‌گاه بزرگانی از نوع کسانی که در مکتب رئالیسم می‌شناسیم، مانند مورگنتا، ولفرز و غیره به عنوان مدافع و سخنگوی خود نشناخت و به همین جهت اصول آن را هم کسی به صورت سیستمیک و منسجم به هم مرتبط نساخت تا یک بنای فکری هماهنگ تحت عنوان ایدآلیسم در روابط بین‌الملل پدید آید. اصول متفرقه‌ای از عقل‌گرایی کانت تا ایدآلیسم اقتصادی هابسن و حقوق موضوعه و اخلاقیات مسیحی که در بنای این مکتب مؤثر افتادند، هر کدام با دیگری دارای تناقضها

۱۸- برای اطلاع بیشتر، ر.ک به :

M.Light and A .J. R. Groom , *International Relations* (London : SRP 1985) , PP . 74 - 90 .

یا حداقل بیگانگی‌های اساسی است. اجتماع این رشته‌های فکری در یک نظریه، احتجاج‌های غامضی را می‌طلبد که فقط از فیلسوف زبر دستی نظیر هگل ساخته است و گرنه پیوند صوری آنها، آن چنانکه طرفداران آن در سالهای بین دو جنگ خواستند، نمی‌توانست در مقابل حمله‌های رقبای توانمندی چون رئالیستها پایداری کند. انتقاد عمده رئالیستها از این مکتب، به جنبه‌های نرماتیو یا دستوری آن مربوط بود؛ چه از زمان سیطره پوزیتیویسیم، اصولاً آنچه بر پایه «باید و نباید» استوار بود، مردود شناخته شد و همگان مطلب خود را چنان می‌نمودند که گویی تصویری از «آنچه هست» را در نظر دارند و نه آنچه باید باشد. باید‌ها و نبایدها پایه‌های لرزانی تلقی می‌شد که فقط به کار عوام فریبان و ساده لوحان می‌آید که آنها به کار برند و اینان باور کنند. جالب آنکه، حقوق موضوعه که خود در مقابل حقوق طبیعی و کلیسایی واقع بینانه تلقی می‌شد، در عرضه روابط بین‌الملل، ابزاری آرمانگرایانه و ناکار آمد تلقی می‌شود و برای لیبرالیسم اقتصادی، اگر سرنوشتی جز آنچه لنین مقرر فرموده بود یعنی رسیدن به مرحله انحصاری و امپریالیسم (آخرین مرحله سرمایه داری) پیش بینی شود، گویا خوش خیالی و دور از واقع بینی است و عقل‌گرایی برخاسته از بورژوازی، فقط در حیطة الفاظ و حداکثر در وادی فلسفه قابل طرح و عرضه است. از این رو، چه جای دفاع از مکتبی که تمامی ارکان آن بر بنیانهای متزلزل و ناپایداری استوار است. آنچه بر قاطعیت این طرد و رد می‌افزود، شکست این نظریه در بوته آزمایش است. نماد بیرونی این نظریه که سیستم امنیت دسته جمعی و جامعه ملل باشد، نه تنها در مقابل ناآرامیها تاب مقاومت نیاورد و اولین طوفانهای دهه ۱۹۳۰، طومار آن را در هم پیچید، بلکه در دهه ۱۹۲۰ در ایجاد صلح، چندان که باید، موفق نبود. گویا یک بار دیگر حکایت دوران دومدیسسی و سزار بورژیا در سطح بین‌المللی تکرار می‌شد و ماکیاولی ای می‌بایست تا کتاب «شاهزاده» را یک بار دیگر تقریر و تحریر کند. لیکن امروز پس از گذشت چندین سال که فراز و نشیب نظریه‌های دیگر را مرور می‌کنیم، بی‌اعتباریهای ایدآلیسم را بیشتر از سایر مکتبها و نظریه‌ها نمی‌یابیم. رئالیسم هم پس از دو دهه سیطره بر سیاستهای خارجی، اعتبار خود را از دست داد، سبیرتیک متولد نشده مدفون شد و نظریه بازیها نیز به فراموشی سپرده شد. و شاید آنان که بر سرشت شریر انسان پای می‌فشرده‌اند، همان قدر در اشتباه بودند

که آنهایی که بر سرشت نیک او قسم می خوردند و آنها که زور را اساس رابطه بین الملل تصور می کردند، همان قدر فیلسوفانه به قضایا می نگریستند که آنان که در نهایت عقل را حاکم بر رفتار انسان می پنداشتند. البته هر دو دسته دلایلی در اثبات نظریه خود دارند: جنگهای بی انتها و صلحهایی که در پی چندین نزاع تاریخی حاکم شده اند (مثلاً صلح فرانسه و آلمان از پس یک قرن جنگ خونبار). و این تضاد تا منتهای عالم ادامه دارد و هر کس حکایتی به تصور خویش کند.